

سلاطین صفوی پسران خود را در حرمسراها در آغوش
زیبارویان به

ترياك و حشيش معتاد ميگردند

که مدعی تاج و تخت نگردند

بر بخت

روزی، عمر، پيش حضرت رسول اکرم رفت و در دهان گیاهی می جوید،
پیغمبر سؤال فرمود چه میجوی ؟ عمر گفت حشیش و حضرت در پاسخ فرمود
این گیاه را مخور که عقلت را زایل میسازد ...

اگرچه من از صحت و سقم این خبر اطلاع کاملی ندارم ولی ظاهراً در
آثار بعد از اسلام این نخستین باریست که از حشیش صحبت میشود و بعد از آن
داستان دیگری به «قطب الدین حیدر» معروف نسبت میدهند که در بعضی از کتب
تذکره و تواریخ ضبط مییابد و آن حکایت چنین است :

«روزی قطب الدین حیدر از بامداد ناشامگام بحال سکوت و خلسه افتاده
بود و این امر موجب تعجب و حیرت دوستان و آشنایان و پیروان او گردید .

روز بعد که او بحال طبیعی آمد مطالب شیرین و کلمات موجز و مثنوی
بیان کرد که سبب وجد و سرور پیروانش گردید و چون از او جریان حال را
پرسیدند گفت دیروز حشیش خورده بودم و آن سکوت و رخوت در اثر نشاء
حشیش بود و این فصاحت و بلاغت بیان هم که امروز می بینید باز در اثر همان

و اما موضوع استعمال حشيش در نزد پيروان حسن صباح و اسماعيليه موضوعی است که از مطالب فوق معتبرتر بوده و حتی مورخان آنانرا «حشاشين» نام نهاده اند و ميگويند حسن صباح برای جلب نظر و تبليغ مذهب اسماعيلي افرادی را که میخواست بدین خود بکشاند حشيش ميخورانيد . بدین ترتيب که آنانرا در باغی برده و مجلس بزم و طرب میآراست و شخص تبليغ شده در اثر استعمال حشيش گرفتار توهماتي ميشد که در نتیجه جويبار را دريا و دختران را «فرشته» و پسران را «غلمان» تصور ميکرد و خود را «در بهشت موعود» ميديد و از آن پس برای رسيدن به بهشت موعود از دل و جان فداکاری ميکرد و حسن صباح بدین طريق توانست با تحريك حس فداکاری و از خود گذشتگی این افراد ساده دل که آنانرا «فدائيان» می ناميد حکومت سلاجقه یعنی بزرگترین امپراتوری آن روز دنیا را بلرزه در آورد و بدست فدائيان هزاران نفر از مخالفان خود از جمله «خواجه نظام الملك» را بقتل رساند و باز اسماعيليها توانستند امپراتوری بزرگ «فاطميان» را در مصر و شامات بوجود آورند و آنان تا سال ۵۸۰ هجری ثابتهای سلطه و قدرت حکومت کرده و در این سال بدست «صلاح الدين ايوبي» منقرض گردیدند .

و اما در آثار شعرای ایران ، قدیمترین مأخذی که در آن نام بنگ و حشيش رفته کتاب «مثنوی» مولانا جلال الدين مولوی است که در این کتاب همواره مورد تقبیح و مذمت قرار گرفته است .

و پس از او ، از قطب الدين علامه شیرازی که تا حدود سال ۷۰۰ هجری میزیسته ، رباعی معروفی باقی مانده بدین مضمون :

يك چند بياقوت تر آلوده شديم يك چند پی زمرد سوده شديم
آلودگئی بود بهر حال که بود ترك همه را گفته و آسوده شديم
بياقوت تر کنایه از (شراب) و زمرد سوده کنایه از «حشيش» است زیرا بطوریکه همه میدانند شراب قرمز و هم رنگ بياقوت و حشيش سبز و هم رنگ زمرد است .

پس از علامه شیرازی «فخرالدين محمد کرت» از خاندان کرت هم

که در خراسان شرقی حکومت میکرده و از ۷۰۵ تا ۷۰۶ هجری پادشاهی نموده است در مدح حشیش شعری ساخته این چنین است :

د هر گه که من از سبز طربناک شوم
شاید سنه سبز خنگه افلاک شوم

با سبز خطان (سبز) خورم بر سبزه

زان پیش که همچو سبزه در خاک شوم

البته لفظ (سبز) مذکور در این رباعی معنی بنگ و وحشیش را دارد که

بنا بر صورت تشبیه توصیف شده است .

و از مطالب فوق چنین بر میآید که در قدیم اگر اعتیادی بحشیش بوده بین عده ای خاص بوده و برخلاف امروز همواره آنرا میخوردند ولی از زمان صفویه بیعد حشیش جزء اعتیادات عمومی شده و هر کس از هر طبقه آنرا میکشیده و میخوردند است .

و اما تریاک هم از قدیم الایام همواره در طب معمول بوده است و گاهی هم برای سرخوشی کمی از آن در شراب ریخته و می نوشیدند چنان که حافظ فرماید :

از آن افیون که ساقی در می افکنند
حریفان رانه سرمانند و نه دستار
اگر چه ممکن است نظر حافظ در این شعر استعاره و یا تشبیهی از گیرندگی شراب و حسن و ملاحظت ساقی باشد ولی با این همه در قدیم گاهی از نظر نشئه و سرخوشی و لذت بمخلوط کردن تریاک یا شراب مبادرت می جستند ، ولی اعتیاد رسمی آنهم در بین تمام طبقات از زمان صفویه آغاز شده است ...

«گوستاولوبون» مورخ مشهور که مدتی در هندوستان و عثمانی و مصر

گذرانیده و در سال ۱۹۳۸ میلادی در گذشته است، در کتاب معروف خود یعنی

«تاریخ تمدن اسلام» در اطراف حشیش و اثر آن در مغز، مطالبی نگاشته که

خلاصه آن چنین است : «از جمله سرگرمی ملل شرقی و اسباب و وسائل تفنن

و تفریح آنها یکی هم استعمال يك چیز نشئه آوری است که آنرا حشیش مینامند

و همین حشیش است که از دولت سر آن یکنفر فلاح و دهقان که در نهایت درجه

فلاکت و پریشانی است میتواند خود را برای مدت کمی هم که باشد بحدی

بشاش و خرم نماید که بزندگی مقتدرترین سلاطین دنیا هم رشك نبرد و در واقع اهل مشرق از برکت همین حشیش، تمام لذایذ و خوشیهای دنیا را در يك شیشه ضبط کرده، همیشه آنرا با خود همراه دارند. بر کسی پوشیده نیست که حشیش از بوته‌ای که آنرا شاهدانه می‌نامند بعمل می‌آید. در قاهره و قسطنطنیه آنرا با شیرینی و نقل و معجون ترکیب نموده و از مواد خارجی مثل: کچوله، زنجبیل خشك، دارچین، میخك و غیره هم همیشه با آن مزوج کرده، استعمال میکنند. از قرار معلوم علم بخواص حشیش در قدیم شایع و منتشر بوده است و میگویند زنان شهر «دیوس کپلیس» مصر برای تفریح و خوشگذرانی و رفع غضب و خشم شوهران خود، معجونی ترتیب میدادند که جزء اعظم آن حشیش بوده است و جای تردید نیست که در جنك صلیبی استعمال آن در شام رایج و معمول بوده است. باید دانست که اثر حشیش زیاد موقوف بر مزاج و طبیعت استعمال کننده است و در بیان خاصیت آن همینقدر کافی است که دماغ انسانرا تا ایندرجه تحريك نموده و خیالاتش را اوج میدهد که اشیاء موهومی در نظر وی مجسم شده، از جلوی چشمش میگذرد و بالاخره شخص استعمال کننده داخل عالم موهومی میشود که صورت آن عالم در نظرش واقعی، ولی بامبالغه زیاد جلوه میکند. فرض کنید یکنفر امیر در اندرون خویش میان زنان رامشگر و رفاصه نشسته، حشیش استعمال می‌کند و طولی نمی‌کشد که او خود را در يك بهشت موهوم میان پرریویان مشاهده کرده و لذت و نشاطی را که مخصوص آن عالم است احساس میکند. در خصوص حشیش، تحقیقاتی که تا کنون شده تمام نیست بعقیده نگارنده اگر دقت بیشتری در این موضوع بشود مطالب زیادی بر ما مکشوف خواهد گردید و در اثر استعمال مقدار زیاد حشیش هویت کشته آن بدو جزء تقسیم میشود. مانند یکنفر خوابیده سیار که جزئش در خواب و جزء دیگر وی در عالم خیال مشغول سیرو حرکت است و در این صورت شخص استعمال کننده، هویت خود را از دست داده، نام خود را بصیغه غائب استعمال میکند. طرز بیان و حرکات و سکنات وی بکلی تغییر کرده، لکن فرقی که وجود دارد اینست که وقایع و حقایقی را که قبلا مکتوم میداشت حالا ظاهر نموده، اسرار قلبی خود را که هیچ وقت بزبان نمی‌آورد، در اینموقع فاش میکند و بنابراین در قضا و دعاوی مشکله و پیچیده،

برای کشف حقایق و مجازات مجرم واقعی میتوانیم از حشیش استفاده کنیم .
 پس از گوستالو بون دو جواهر فروش فرانسوی هم بنام «شاردن» و «تاورنیه»
 که اولی در زمان شاه عباس دوم و دومی در زمان شاه سلیمان صفوی بایران
 مسافرت کرده اند سفرنامه بی نگاشته اند که در آن اطلاعات جامعی از کثرت و
 وفور استعمال تریاک و حشیش در ایران بدست داده اند . تاورنیه در این باب
 مینویسد : «در سلطنت دوقرن و نهم سلاطین صفوی ایرانیان بیشتر در دامان
 آسایش و راحتی گذرانیده ، از اینرو بعیاشی و تن پروری عادت کرده بودند .
 شاهان صفوی غالباً در شرب شراب و کشیدن بنک و حشیش افراط میکردند و
 خوردن شراب و کشیدن بنک در عصر صفوی برای عموم یک کار عادی و معمولی
 شده بود . اگر چه در اعصار سابق و ادوار گذشته هم خوردن بنک و حشیش و
 تریاک در بین ایرانیان تا اندازه بی معمول بود ، ولی در این عصر استعمال این
 سموم بی اندازه شیوع پیدا کرده ، که خیلی بر حمت و بندرت میتوان کسی را
 در ایران یافت که بیکی از این اعتیادات مبتلا نباشد . اصولاً سلاطین صفوی
 برای اینکه اولادشان روزی مدعی سلطنت نشوند آنان را در حرماً نگاه
 داشته و یکی از خواجه سرایان را بسرپرستی آنان موظف مینمودند و ضمناً
 ستور میدادند که شاهرادگان همیشه تنها در حرماً بسر برده و جز با زنان
 حرماً با افراد دیگر معاشرت ننمایند و برای اینکه اطمینان کامل حاصل
 کنند که هرگز مدعی سلطنت نخواهند شد آنان را از کودکی بخوردن تریاک
 عادت میدادند و از این رو بیشتر از سلاطین صفوی بخوردن تریاک معتاد
 بودند .

تریاک را که از شیرۀ خشخاش درست میکردند بصورت حب در آورده و
 ابتدا به اندازه یک سرسنجاق خورده و بعد ببیزان آن می افزودند تا به نصف
 فندق میرسید و چون استعمال تریاک باین حد میرسید ، دیگر جرات نمیکردند
 که آن را ترک نمایند ، مگر آنکه بمیرند و یا بشرب مدام شراب خود را تسلیم
 سازند .

این تریاکیها در جوانی رنگشان پریده و زرد شده و دایم در کسالت و

سستی و خواب آلوده هستند، بطوریکه رفق حرف زدن ندارند و وقتی که تریاک میخورند و کیف آن گل میکند آنوقت سر نطقشان باز میشود و حرارت فوق العاده‌ای میگیرند و بهمین جهت است که عمرشان کوتاه میشود و در سن چهل سالگی بواسطهٔ برودت تریاک غالباً اعضای بدنشان درد میکند و همیشه علیل و ناراحت هستند. يك قسم شراب دیگری که ایرانیان در زمان صفویه استعمال میکردند «کوکنار» بود و آن شیرینی بوده که از تخم خشخاش میگرفته و میچوشانیدند و می خوردند. تاورنیه میگوید: خانه‌های مخصوصی برای این کار ساخته‌اند که آنرا «کوکنارخانه» میگویند و طالبان این مشروب در آنجا جمع میشوند و حالت آنان حقیقهٔ تماشایی است. استعمال کنندگان در اثر کیف و نشاء این شربت، هر کدام شکل و قیافه مخصوصی پیدا کرده و غالباً قبل از خوردن آن باهم فحاشی و کتک کاری میکنند ولی پس از خوردن کوکنار و بروز نشئهٔ آن باهم از در صلح و صفا در می‌آیند و تعارفات عجیب و غریبی بهم رد و بدل میکنند. بازیکنوع شراب دیگری دارند که خیلی بد مزه و تلخ است و آن را بنک میگویند و از برگ شاهدانه میگیرند و بعضی ادویهٔ دیگر هم بآن مخلوط میکنند که از همه مشروبات قوی تر میشود و هر کس از آن بیاشامد بحال جنون میافتد و حرکات غریب از او سر میزند. باز تاورنیه عقیده دارد که مدت قلیلی است که «اوزبکها» کشیدن چرس را در ایران معمول ساخته‌اند. چرس که همان بنک است گاهی بشاشت فوق العاده و گاهی حزن و اندوه میدهد و اشخاصیکه از آن میکشند تادوسه ساعت بکلی از خود بیخبر میشوند.

اظهارات و نوشته‌های تاورنیه نشان میدهد که خوردن تریاک و کوکنار و بنک و کشیدن چرس و وحشیش از زمان صفویه در ایران شیوع و رواج کامل یافته و اگر در نظر بگیریم که سلاطین صفویه از مخالفین جدی و دشمنان عرفا و درویش بوده‌اند معلوم میشود که عرفا و مشایخ ما از اینگونه ابتلاآت و اعتیادات برکنار بوده و درویش‌نماهای قرون اخیر بیشتر متوجه اینگونه کیف‌ها و لذات مصنوعی خانمان برانداز بوده‌اند.

اینک برای اینکه روشن شود که سلاطین صفویه تاجه حد نسبت باهل

عرفان نظر بغض و کینه داشته‌اند، به‌اظهار نظر استاد معظم آقای میرزا محمدخان قزوینی استشهد میکنم. ایشان عقیده دارند که: سلاطین صفویه، صوفیه و عرفان را با سختی و خشونت تعقیب نموده و بجای وطن و نفی بلد و قتل، مواخذه و محکوم میکردند و بعضی را هم علمای ظاهرشخصا و یا برحسب فتاوی خود عرضهٔ شمشیر و یا طعمهٔ آتش مینمودند.

ازاینرو اگر خوانندگان تصور کنند که در اویش و عرفا و صوفیه این اعتیادات را در بین ایرانیان ساری و جاری ساخته‌اند، اشتباه کرده‌اند. زیرا درویش‌نماها این بدنامی را برای آنان بوجود آورده‌اند. البته چنانچه گذشت بتدریج از زمان صفویه، این اعتیادات بین ایرانیان باقی ماند و کم‌کم بنک وحشیش را بطرق مختلف کشیده و بعدها ترياك شیره و نگاری را هم بدان افزودند.

ع - ۱ - پرواز

شوشگاه علوم انسانی
پرسستو فرهنگی

ای پرسستو بازگشتی و به دلها لانه کردی
آفرین ویرانه را خالی ز هر بیگانه کردی
تا تو رفتی ملک دل ویرانه از بیگانه‌ها شد
آمدی ویرانه را آباد و از نو خانه کردی
بال و پر بگشادی و پرواز کردی سوی بستان
برگ گلها و ریاحین بستر کاشانه کردی
لیک اندوهی به دل بگذاشتی آنکه که رفتی
یک دل ویرانه را آباد و پس ویرانه کردی
آمدی دیرای پرسستو، زود رفتی از برهن
یعنی ای عاقل تسلی دل دیوانه کردی